

برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی *

محمدروشن

به روان پاک استاد ایرج افشار
کتاب‌شناس و مصحح شایسته ایران‌شناس

نخستین مایه شناخت کتابی که منتشر می‌شود، ناشر آن است. خوانندگان دل‌آگاه کتاب‌شناس بی‌گمان همه کتاب‌های منتشر شده، به‌ویژه کتاب‌هایی که به‌گونه‌ای ویژگی‌ها آراسته اند باز نمی‌شناسند؛ از نویسنده کتابی که در پیش روی دارند آگاهی چندان ندارند و مایه و پایه‌ی وی را در ساحت ادب و تحقیق به‌درست باز نمی‌یابند. آن‌گاه از یک اصل درست شناخته‌یاری می‌جویند و در باب ناشر کتاب و نام و سابقه او مذاقه می‌کنند. طبعاً ما کتاب‌خوانان و کتاب‌دوستان نه می‌توانیم و نه می‌دانیم که کتاب منتشر شده مورد نظر چه پایگاه و منزلتی دارد. یکی از معیارهای درست شناخت و تشخیص، نام ناشر است.

* گزارش میراث، سال ششم، فروردین - تیر ۱۳۹۱، شماره ۱ و ۲.

ناشران برای خوانندگان کتاب آشنا یکی از معرف‌های شاخص و اطمینان بخش‌اند. چنان‌که گفته‌اند شمار بنگاه‌های نشر و کتاب‌فروشان بیش از هفت هزار است که از میان آنان سیصد تا چهارصد تن در کار نشر فعال‌ترند؛ و چند ناشر در کار نشر به اعتبار مدیریت و آگاهی و سازمانی که به‌کار خود داده‌اند، شاخص و معروف‌اند، به‌ویژه که کارشان کمتر جنبه انتفاعی دارد؛ مانند: بنگاه ترجمه و نشر کتاب به سرپرستی دکتر احسان یارشاطر، بنیاد فرهنگ ایران، به سرپرستی شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری و انتشارات دانشگاه و ...

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی که کار اساسی و برگزیده آن: «گنجینه قلمرو زبان فارسی و ادبیات دری» در «مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی» است، مؤسسه‌ای غیرانتفاعی است. بزرگواری از یاری بخت و همت بلند خود به ثروت و مکتبی دست یافته و از بخشایش‌های ایزدی برخوردار یافته است که اندوخته خود را، نه برای وارثان شخصی، بل برای گسترش فرهنگ و ادب و تاریخ کشور خود وقف توده مردم کند. باغ و خانه‌های بزرگ ارزشمند خود را به «سازمان لغت‌نامه دهخدا» و «مؤسسه باستان‌شناسی» و مجله آینده و چند دستگاه علمی دیگر واگذارد؛ و افزون بر این هر سال به دانشمندی شایسته - چه ایرانی و چه انیرانی - فرشی گرانبها و آراسته با نام آن شخصیت که در متن فرش بافته می‌شود اهدا نماید. بخت بلند و همت متعالی واقف نیک نهاد یار گشت که او را پسری شایسته و دانا و نیک‌نهاد نصیب شد با نام جاودانه ایرج افشار (۱۳۰۴ - ۱۳۸۹)، که خود دانشمندی نام‌آور در ساحه ادب و تاریخ و جغرافیا گشت و بیرون از این صفحات ارزشمند مستغنی و پاک‌نظر بود و متوگی امور اداره این موقوفات عظیم شد و از بیدار دلی هیأت امنایی برگزید و شورای تربیت تشکیل داد از

مقامات بلندپایه کشوری و متولیان منصوص و منسوب از دانشوران و شخصیت‌هایی مورد ستایش.

حاصل! این بنیاد عالی نهاد موقوفات دکتر محمودافشار یزدی، شماره ۱۳۸ منشورات خود را به کتابی شایسته و پژوهشی اختصاص داد به نام برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی تألیف ارزنده و محققانه و بسیار سودمند آقای عباس پریش روی، دانشور شایسته گیلانی. چنان که از عنوان دقیق و گویای آن بر می‌آید، سنجشی عالمانه از بزرگ‌ترین اثر حماسی ملی ما/ ایرانیان شاهنامه فردوسی و غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم است. با خوشبختی تمام باید گفت که شاهنامه اثری بلندآوازه و شناخته نزد ایرانیان و انیرانیان است. جهان در ستایش فردوسی و شاهنامه یکدل است و آن را در شمار بزرگ‌ترین حماسه‌های منظوم در ادب فارسی، و مهابهاراتا و رامایانا در ادبیات هند و سانسکریت، و ایلید و اودیسه هومر یونانی، و انئید در ادبیات رومی می‌دانند.

دانسته است که دیگر حماسه‌های مشهور جهان سرود رولان (در ادبیات فرانسه)، بیوولف و بهشت گمشده میلتنون (در ادبیات انگلیسی)، سرود نیبلونگن (در ادبیات آلمانی)، کمدی الهی دانته، و رهایی اورشلیم از تاسو (در ادبیات ایتالیایی)، لوزیاد (در ادبیات پرتغالی)، و سرود دسته ایگور (در زبان روسی) است.

اما با دریغ بسیار باید گفت درباره غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم و شناخت نگارنده آن اتفاق نظر نیست. هرمان زوتنبرگ (۱۸۲۶-۱۹۱۴) مستشرق فرانسوی و کتابدار نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس که مترجم تاریخنامه طبری (= تاریخ بلعمی) به زبان فرانسوی بود، نخستین بار بخشی از غررالسیر

ثعالبی را به فرانسوی ترجمه و در پاریس منتشر کرد. و دانشمند نامدار آلمانی، نولدکه، که از آغازگران پیشرو و آموزنده شیوه شاهنامه پژوهی و فردوسی‌شناسی است نیز بر آن مهر تأیید نهاد و اثر را به ادیب و دانشمند معروف ابومنصور ثعالبی منسوب داشت. استاد شادروان نامور، مجتبی مینوی، گرداننده شاهنامه به تازی را نویسنده‌ای ناشناخته به نام ابومنصور حسن بن محمد المرغنی الثعالبی، از مردم «مرغن» از بلاد بجزور و دانسته‌اند. سخن نهایی آن است که ابومنصور ثعالبی نیشابوری، شاهنامه خود - *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم* - را به زبان تازی نگاشته و آن را به نام برادر سلطان محمود غزنوی، ابومنصور (یا ابوالمظفر) نصر بن ناصرالدین آراسته است. (دیده شود مقاله عالمانه دکتر محمود امید سالار در: *نامه بهارستان*، دفتر ۱۳-۱۴، صص ۱۳۱-۱۴۳). ثعالبی گرفته‌های خود از دیگر متن‌ها را چون: طبری، مقدسی، حمزه اصفهانی، ابن خردادبه، مسعودی مروزی [که نخستین کسی است که شروع به نظم روایات تاریخی و حماسی ایران کرد و شاهنامه منظومی پدید آورد. نک: *تاریخ ادبیات در ایران* دکتر صفا، ج ۱] یاد می‌کند و از آن نام می‌برد. همچنان که پژوهنده گرانمایه، عباس پریش روی، نوشته است: «ثعالبی در شیوه نگارش و بهره‌گیری از کتاب دیگران مردی درستکار است». (ص ۴۷۶)؛ «... و یادآور می‌شویم که ثعالبی افزون بر یاد کرد نام نویسندگان کتاب‌های کارپایه [مراد نویسندگان کتاب‌های مرجع است؛ و به‌گمان بنده معادل رسا و گویایی است]. در بخش‌هایی از گفتار خویش به‌جای نام نویسندگان از واژگانی چون «نویسنده شاهنامه»، «دیگران»، «گزارشگران و برخی گزارش‌ها»، «برخی گوینده»، «ایرانیان»، «پارسیان پندارند» و ... بهره می‌گیرد.» (ص ۴۷۷). آن‌گاه پژوهنده سختگوش ما نمونه‌هایی از متن برگرفته ثعالبی را از منابع

خود با دقتی عالمانه باز می‌آورد که خود جای ستایش است.

به گمان بنده، نگارنده نکته‌سنج این پژوهش ارزنده با این همه مستندات دلپذیر که ارائه می‌کند، به حاصل کار ثعالبی به دیده پذیرش نمی‌نگرد و از آنجا که همچون بنده ستایشگری دوستدار و شیفته فردوسی است، اثر ارزنده ثعالبی را که بی‌گمان با رنجی بسیار و براساس شاهنامه فردوسی، یا اثر ارزشمند، شاهنامه ابومنصوری - که خود از مآخذ دست اول فردوسی پاکزاد ماست - پدید آمده، سبک و نادرخور ارزیابی می‌کند. شاید تاحدودی حق با ایشان است.

باری، پژوهنده دانشور ما در تحقیق و بررسی هوشمندانه خود تمام آثاری را که به گونه‌ای با «شاهنامه = خدای‌نامه» مربوط است بررسی کرده است؛ همچون مباحث: ثعالبی و طبری (ص ۴۸۴)؛ ثعالبی و فردوسی (صص ۴۸۷ تا ۴۹۳)؛ ثعالبی و مقدسی (ص ۴۹۳)؛ ثعالبی و ابن خردادبه (ص ۴۹۷)؛ ثعالبی و مسعودی مروزی (که بی‌گمان از سراینندگان «شاهنامه» بود، و دو بیت از او به یادگار مانده:

نخستین کیومرث آمد به شاهی

گرفتش به گیتی درون پیشگاهی

چو سی سالی به گیتی پادشا بود

که فرمانش به هر جایی روا بود

ثعالبی از حمزه اصفهانی در کتاب *سنی الملوک الارض و الانبیا* = تاریخ پیامبران و شاهان؛ به ترجمه دکتر جعفر شعار بهره می‌گیرد و از آن فقره‌ای نقل می‌کند. (ص ۵۰۲)

«نگاهی به همسانی‌های برگردان ثعالبی و بُنداری» از بخش‌های بس سودمند کتاب آقای پریش‌روی است. ناگفته نگذارم که بسیار برای من ناگوار

است که پژوهنده گرامی ما از چهره بس درخشان بنداری، فتح‌بن علی بن فتح‌بن محمد بنداری که میان سال‌های ۶۲۰ و ۶۲۴ هـ به ترجمه شاهنامه پرداخته است و گروه انبوه تازی زبانان را با حماسه جاودانه فردوسی آشنا ساخته، به گونه‌ای نادرخور یاد می‌کند. هرچند مؤلف به جنبه‌های گوناگون ترجمه بنداری با کوشش بسیار به همخوانی‌ها و همسانی‌های ترجمه بنداری می‌پردازد، از این نکته اساسی غافل می‌ماند که شاعر نامدار ما، فردوسی، خود به گونه‌های شاخص سه روایت از شاهنامه ارائه فرموده است: نخستین روایت ۳۸۴ هـ به پایان رسیده است و حمایتگران شاعر بزرگ ما حیی قُتیبه عامل طوس و احیاناً بودلف نامی بوده است. روایت دوم به قراین استوار به سال‌های ۶-۳۹۵ هـ با اصلاحات بنیادین شاعر بزرگوار صورت گرفت. قحط سال خراسان و پیری (سنی افزون بر شصت) مایه ناتوانی و تهیدستی شاعر بزرگ می‌گردد چنان‌که خود می‌فرماید:

بپیوستم این نامه باستان

پسندیده از دفتر راستان

که تا روز پیری مرا بر دهد

بزرگی و دینار وافر دهد

البته در این روزگار، همگان می‌دانیم که فردوسی بزرگ به گفته نظامی عروضی در *چهار مقاله* از دهقانان (= دهگانان) طوس بود، و دهقانان در سازمان عهد ساسانی، رئیس قریه و عضو طبقه سفلی نجبای فئودال ایران و به‌طور موروثی عهده‌دار اداره امور محلی بودند (نک: *دایرة المعارف مصاحب*، ذیل دهقان). ولی برای حفظ و بقای اثر استوار خود، شاهنامه، که باید کاغذ و مرکب و مهم‌تر از آن کاتب فراهم آورد، کاری آسان نبود و ناگزیر در جست‌وجوی

حمایتگر و پشتوانه بود. نخست ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی که تا سال ۴۰۱ وزیر سلطان محمود بود و مردی دانش دوست و عالم پرور و دوستدار زبان فارسی بود و مدرسه‌ای در بلخ بنا کرده بود، از فردوسی و اثر جاودانه او حمایت می‌کند، و فردوسی خود در شاهنامه از او نام می‌برد:

یکی فرش گسترده شد در جهان
 که هرگز نشانش نگردد نهان
 کجا فرش را مرقد و مسندست
 نشستگه فضل بن احمدست
 که آرام این پادشاهی بدوست
 خرد در سر نامداران نکوست

(شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۴، ص ۱۷۱)

در این زمان فردوسی به پشت گرمی ابوالعباس اسفراینی شاهنامه را برای محفوظ ماندن از دستبرد حوادث به نام سلطان محمود غزنوی می‌آراید و به او عرضه می‌دارد، و به قول نظامی عروضی در چهار مقاله، سلطان از خواجه ابوالعباس منت‌ها داشت و سپاسگزار بود، اما خواجه ابوالعباس معاندان و منازعان داشت که پیوسته خاک تخیل در قدح جاه او ریختند.

ابوالعباس اسفراینی پس از ده سال وزارت سلطان محمود، مغضوب و مصادره می‌شود و به زندان می‌افتد و پس از سالی بر اثر آزار و شکنجه به شهادت می‌رسد. ورق بخت شاعر بزرگوار ما بر می‌گردد. ابوالعباس اسفراینی اهتمام تمام در برگرداندن مکاتیب و مناشیر و دفترهای دیوانی از زبان تازی به فارسی مبذول داشته بود، اما پس از بر سر کار آمدن احمد بن حسن میمنندی

اوضاع به صورت نخست برگشت و امور دیوان و دفتر به زبان تازی درآمد. چنان‌که می‌دانیم، فردوسی به سال‌های ۳۹۴ یا ۳۹۵ هـ با دیوان سلطان محمود غزنوی آشنا می‌شود؛ شاهنامه‌ای که به رنج فراوان به سال ۳۸۴ هـ تدوین کرده بود، به نام محمود آراسته می‌شود:

گذشته ز شوال ده با چهار
یکی آفرین باد بر شهریار
از این مژه دادند بهر خراج
که فرمان بُد از شاه با فرّ و تاج
که سالی خراجی نخواهد ز پیش
ز دیندار و بیدار وز مرد کیش

(شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۶، ص ۱۳۶)

سرآغاز این گفتار، «پادشاهی ملوک الطوائف دویست و هشتاد و سه سال بود» - که البته می‌دانیم نویسندگان قرون اول اسلامی دوره حکومت اشکانیان را و دوره ماقبل آن سلوکیان را ملوک الطوائف نامیده‌اند - از شاهبیت‌های شاهنامه فردوسی و بس سوزناک است:

الا ای برآورده چرخ بلند
چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان در برم داشتی
به پیری چرا خوار بگذاشتی
همی زرد گردد گل کامکار
همی پرنیان گردد از رنج خار

دوتایی شد آن سرو یازان به باغ
همان تیره گشت آن گرمی چراغ
پر از برف شد کوهسار سیاه
همی لشکر از شاه بیند گناه
به کردار مادر بُدی تاکنون
همی ریخت باید ز رنج تو خون
وفا و خرد نیست نزدیک تو
پر از رنجم از رای تاریک تو
ما کاج هرگز نپروردی بی!
چو پرورده بودی، نیازدی بی!
هر آن گه کزین تیرگی بگذرم
بگویم جفای تو با داورم ...

(همانجا، صص ۴-۱۳۳)

محمود غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار به فردوسی بدهد، ولی بدخواهی احمدحسن میمندی که لقب «شمس الکفاة» داشت و وزیر سلطان محمود و پسر وی مسعود بود، مانع می‌شود. در لغت‌نامه علامه دهخدا و دایرةالمعارف مصاحب آمده است که حسین میمندی با محمود غزنوی از یک پستان شیر خورده و با او پرورش یافته. وی به سال ۴۰۴ هـ پس از عزل ابوالعباس اسفرائینی، دوستدار و حمایتگر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی، از سوی محمود غزنوی به وزارت می‌نشیند و چون مردی سخت‌گیر بود، محمود به سال ۴۱۵ هـ

او را از کار برکنار می‌کند و تا زمان سلطان مسعود پسر محمود - در حبس به سر می‌برد و در سال ۴۲۲ به وزارت باز می‌گردد. نخستین کار او در وزارت محمود برگردانیدن دفتر و دیوان به زبان تازی است، و البته خود به تازی شعر می‌گفت و ممدوح فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی و مجدالدین ابوالبرکات بود.

کوتاه شده سخن این است که بُنداری از روایت نخستین شاهنامه فردوسی که در دست او بوده بهره گرفت، و پیداست که او از نسخه‌های باز سروده فردوسی که ما امروزه از آن آگاهیم بی‌خبر بوده است. به گمان بنده باید سپاسدار همت بلند بُنداری باشیم چنان که مؤلف گرامی ما خود به اهتمام تمام از شاهنامه بُنداری - که از خوشامدهای روزگار سه ترجمه از آن امروزه در دست ماست - سود برده‌اند و کوتاهی‌های ناگزیر بُنداری را با متن شاهنامه سنجیده‌اند (نک: ص ۵۰۳ و ۵۲۱). بنده سپاسگزار همت بلند نویسنده گرامی این اثر شایان ستایش هستم.

پژوهنده ارجمند سپس به «زوتنبرگ، بررسی دیدگاه و گفتار» می‌پردازد و به درستی نشان می‌دهد که زوتنبرگ خاورشناس کوشای فرانسوی (زاده ۱۸۲۶ و در گذشته به سال ۱۹۱۴ م)، کتابدار نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس بود و فهرست نسخه‌های خطی حبشی و سریانی و عبری و سامری آن کتابخانه را تدوین کرد و تاریخ بلعمی (ترجمه فارسی مختصر تاریخ طبری که من بنده، محمد روشن، آن را تصحیح و به نام تاریخنامه طبری منتشر کردم، و در این اوان چاپ چهارم آن در ۵ مجلد از سوی انتشارات سروش به بازار کتاب عرضه شده است) را به فرانسوی ترجمه کرد و قسمتی از غررالسیر ثعالبی را به فرانسوی ترجمه و در پاریس منتشر ساخت؛ و با این کار شایسته در شناخت این اثر به

تاریخ‌پژوهان و شاهنامه‌شناسان ایران و جهان یاری فراوان رسانید، و البته ایران دوستان همواره این کوشش‌های ارزنده را ارج می‌نهند. بی‌گمان دانشوران و خوانندگان شاهنامه بدین نکته عنایت دارند که فردوسی از اشکانیان به کوتاهی سخن رانده است و خود می‌گوید:

چو کوتاه بُد شاخ و هم بیخشان

نگوید جهان‌دیده تاریخشان

از ایشان به جز نام نشنیده‌ام

نه در نامه خسروان دیده‌ام

(شاهنامه، چاپ خالقی مطلع، ج ۶، ص ۱۳۹)

و البته می‌دانیم روزگار پادشاهی پارت‌ها (= پرتوه = پهلوه) قریب پانصدسال (۱۲۵۰ ق.م - ۲۲۶ م) و بیش از زمان ساسانیان (۲۲۶ م - ۶۵۲ م = ۴۲۶ سال) بوده است. و این از بدخواهی ساسانیان بود که در امحا و نابودی تاریخی اشکانیان اهتمام داشتند.

در همین بخش نگارنده یادآور شده‌اند که «شاهنامه» نامی عام بوده است و ابوریحان بیرونی از شاهنامه ابوعلی محمدبن احمد بلخی و ابومنصور عبدالرزاق نام برده است که این «شاهنامه» ی اخیر در نیمه سده چهارم هجری توسط چهار دانشمند ایرانی: ماخ، پیر خراسان، یزدان‌داد از سیستان و ماهوی خورشید از نشابور ... را بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌های ایشان، به هدایت ابومنصور محمدبن عبدالله المعمری، وزیر ابومنصور عبدالرزاق، از کتب و دفاتر قدیم و بعضی روایات شفاهی موثق! و اینک می‌دانیم که از شاهنامه ابومنصوری سه تن سود برده‌اند: دقیقی، فردوسی و ابومنصور عبدالملک ثعالبی

در *غرر اخبار ملوک الفرس (تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱، صص ۶۱۳ به بعد)*.

«نولدکه و لغزش‌هایش» عنوان بخش دیگری از کتاب است. تئودور نولدکه (۱۸۳۶-۱۹۳۰ م) از نامداران جهان شرق‌شناسی است. از افسوس‌های علامه قزوینی آن است که به جهت رویداد جنگ جهانی فرصت دیدار نولدکه را از دست داد. نولدکه با دو اثر شایسته: *تاریخ قرآن و حماسه ملی ایران* - که این کتاب توسط بزرگ علوی به سال ۱۳۱۶ در انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید. عنوان گزیده آقای پریش روی برای بنده بسیار دل‌آزار است. امروزه که نه هر سال بل هر ماه و شاید هفته و روز کشفی علمی و تحقیقی روی می‌دهد، چه سان می‌توان تحقیقات ارزنده گذشتگان را به چنین زبانی باز گفت؟ واژه «لغزش» بار گرانی دارد.

«کندو کاو و بررسی داستان‌ها» از بخش‌های پژوهشی این اثر گزیده است. در این بخش داستان‌های «زال و رودابه» و «داستان پادشاهی نوذر» و «داستان پادشاهی کیکاوس» نقل و تحلیل می‌شود، و سپس «سخن دقیقی» به سنجش گرفته می‌شود، و از نکته‌های همسان و ناهمسان دقیقی با فردوسی، و هماهنگی دقیقی با *تاریخ طبری سخن می‌رود* و از همخوانی ثعالبی با *یادگار زریران* (= ایاتکار زریران) که رساله‌ای حماسی و آیینی به زبان پهلوی است (که خاورشناس فرانسوی بنونیست در ۱۹۳۳ ثابت کرد که این رساله منظوم است و به روزگار اشکانیان تصنیف گردیده) سخن به میان می‌آید. موضوع *ایاتکار زریران* جنگ میان ایرانیان و تورانیان (گشتاسب ایرانی و ارجاسپ تورانی، نوه افراسیاب) بر سر دین زرتشت است. زریر برادر و سپهسالار گشتاسب است که

به دست ویدرفش (vidarafs = ویدرفش) جادو کشته می‌شود، ولی پسر او، بستور bastavar که معمولاً در متن‌های فارسی و شاهنامه فردوسی «نستور» و یا بی‌نقطه اول آمده است. (نک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل بستور) به سوی نوجوان او را به سوی خود می‌کشاند و با کمان تیری به سوی او می‌اندازد و او را از پای درمی‌آورد. (ص ۶۳۰). برابر نهادهای نگارنده هوشمندانه و دقیق است و همچنین نکته‌گیری او که بدین نتیجه می‌رسد که کشنده بی‌درفش جادو در ایاتکار زیریران، بستور است، ولی در شاهنامه فردوسی اسفندیار است که بی‌درفش را به هلاکت می‌رساند.

«هفت خان اسفندیار» از دیگر مباحث این کتاب است. با دقتی هوشمندانه، نگارنده کتاب، کوتاهی طبری را در باز گفت «هفت خان ...» باز می‌گشاید و شش بند ناهمخوان ثعالبی را با شاهنامه فردوسی عرضه می‌دارد. به گمان من گفت‌وگوی اسفندیار با گرگسار باید به کرگسار (مانندۀ کرگدن نه شبیه گرگ) اصلاح شود. هرچند نام گرگسار نیز می‌تواند توجیه‌پذیر باشد و در شاهنامه چاپ آقای دکتر خالقی مطلق (دفتر پنجم، ص ۱۰۳، ب ۲۸۲) «گرگسار» آمده است؛ این نام در لغت‌نامه علامه دهخدا نیز «کرگسار» آمده است؛ البته در دائرة المعارف فارسی شادروان دکتر غلامحسین مصاحب این نام به صورت «گرگسار» آمده، و خدا داناتر است.

در بخش «پادشاهی بهمن فرزند اسفندیار» ثعالبی پایان زندگی رستم را در این داستان گنجانده است و می‌توان نشانی از شاهنامه فردوسی و تاریخ طبری و کتاب ابن خردادبه و کتاب آیین در آن بازیافت.

از دیگر بخش‌های کتاب، «پادشاهی اسکندر» است که فردوسی آن را از

«اسکندرنامه»‌های پیشین گرفته، و از شاهنامه/ابومنصوری بهره نبرده است. بخش «سرگذشت بابک و ساسان و اردشیر، پادشاهی اردشیر» و دنباله بخش اشکانیان به گونه‌ای با شاهنامه فردوسی مشترک است، و نگارنده بر آن است که ثعالبی همچون فردوسی از کارنامه اردشیر بابکان بهره‌ای نیافته است. او در بخش «پادشاهی یزدگردپور بهرام پسر شاپور (بزه‌گر)» از تاریخ طبری سود جسته است و شاهنامه را نیز بیشتر در مد نظر داشته است. سفارش بنده به نگارنده دانشور کتاب آن است که در چاپ‌های بعدی کتاب، صفت «بزه‌گر» را پس از نام یزدگرد بیاورند همچنان که در عنوان صفحه ۶۴۹ آمده؛ زیرا ممکن است مایه اشتباه خوانندگان شود، چنان که خود بنده در خواندن، لمحهای درنگ کردم زیرا به بزه‌گر بودن شاپور باور نداشتم.

«پادشاهی بهرام‌گور»، «پادشاهی انوشیروان»، «پادشاهی هرمز پور انوشیروان»، «پادشاهی خسرو پرویز»، و «پادشاهی شهربراز» از دیگر بخش‌های کتاب است. سپس نگارنده پژوهنده ما «بهسازی و بازسازی شاهنامه با بهره‌گیری از کتاب ثعالبی» را مطرح می‌سازد. کوشش مؤلف در این بخش ستودنی است. از شایستگی‌های کار آقای پریش روی آن است که پایگاه شاهنامه‌شناسان و منتقدان را رعایت می‌کنند ولی هر جا که ضرور بدانند، با شایستگی، از نقد نمی‌پرهیزند. نمونه شایان آن پیشنهادی است که در همین بخش «بهسازی ...» به استاد دکتر خالقی ارائه می‌کنند: صص ۶۸۳، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۲؛ و اصلاحات آقای دکتر خالقی مطلق را در فقرات گوناگون باز می‌گویند و می‌نویسند. همین‌طور در صفحات ۶۸۵، ۶۸۶ و ۶۸۹ و موارد دیگر؛ و این همه به راستی مایه بهسازی است و جای سپاس دارد، و در اینجا پرسشی هست که آیا آقای پریش روی بر

پایه متن و سندی «سوفزا» آورده‌اند؟! چاپ دکتر خالقی مطلق «سوفرا» دارد و بنده نیز با آن همداستانم. در فرهنگ بی‌مانند فریتس ولف هم «سوفرای» آمده است.

بخش «برآمد پژوهش» نتیجه‌های برگرفته پژوهنده گرامی است که به‌درستی می‌نویسد:

کتاب ثعالبی نمی‌تواند پایه سنجش و شناخت کاستی‌ها و یا افزودنی‌های شاهنامه باشد (ص ۶۹۵).

زیرا به قول پژوهنده ارجمند شاهنامه فردوسی: م. جوانشیر = فرج‌الله میزانی:

... آیا شاهنامه فردوسی که از طرف دربار محمود با چنان جنجال طرد شد و شهره آفاق گشت، بر این کتاب‌شناسان که در همان دربار خدمت می‌کردند ناشناخته بود؟ آیا ثعالبی و دیگر خدمه دربار غزنوی که کتاب‌شناس هم بوده‌اند، از سرنوشت فردوسی و «شاهنامه» اش بی‌خبر از قطعات بوده‌اند (ص ۶۹۷/۸).

کتاب برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی اثر شایسته‌ای است که خواندن آن به تمام دوستداران کتاب و فرهنگ ایرانی و شاهنامه‌دوستان سفارش می‌شود.